

پیامدهای عمومی کردن حریم خصوصی دانش آموزان

آیا کلاس درس جای مناسبی برای پرسیدن سوال های خصوصی درباره زندگی خانوادگی دانش آموزان است؟

ZENDEGI-SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

شنبه ۷ اسفند ۱۴۰۰

۲۴ رجب ۱۴۴۲ • ۲۶ فوریه ۲۰۲۲

شماره ۲۰۸۸۷

۲۱۰۷



عکس: تزیینی است

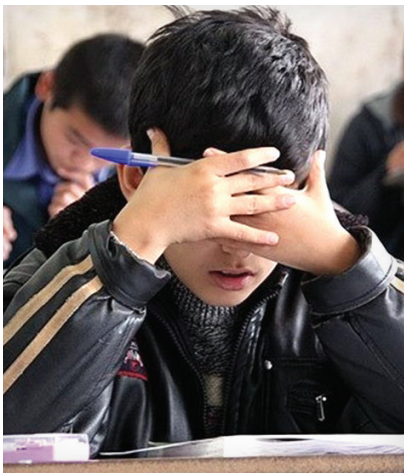
آلپه توانا | روزنامه نگار

پرونده

وقتی ما دانش آموز بودیم، هفته اول مهر عموما به آشنایی می گذشت. آشنایی البته واژه دقیقی نیست برای موقعیتی که تجربه اش می کردیم چون از خلال آن سوال و جواب های یک طرفه قرار نبود معلم ها رو حیات و علاق یق ما را بشناسند یا مثلا بداندن توقع مان از کلاس درس شان چیست؛ موضوع آشنایی، میزان تحصیلات و شغل والدین و تعداد خواهر و برادرهای مان بود که خیر از طبقه اجتماعی-اقتصادی ما می داد؛ «ما»، بچه هایی که نه می دانستیم طبقه چیست و نه نقشی در انتخابش داشتیم اما از واکنش های این و آن، به ویژه در همان کلاس های درس و روزهای آشنایی، می فهمیدیم که این برچسب نامرئی روی پیشانی مان آیا چیز خوب قابل افتخاری است یا باید با پش خجالت بکشیم. اگر پدر و مادرمان شانس تحصیل کردن داشتند، با صدای بلند به سوال معلم جواب می دادیم و گر نه، سرمان را می انداختیم پایین و زبرلی چیزی می گفتیم. اگر والدین مان دکتر و مهندس بودند، موقع اعلام شغل شان یادی به غیغب می انداختیم و تعداد زیادی از حرفه ها را با واژه کلی و مبهم «شغل آزاد»، صدا می زدیم و آرزو می کردیم معلم از جزئیات این شغل آزاد نپرسد. بین ما بچه هایی بودند که پدر و مادرشان از هم جدا شده بودند، یکی یاهر دو والد از دنیا رفته بود، یکی از والدین زندانی بود، پدر خانواده بیکار، معناد یا از کار افتاده بود و همه این موقعیت ها، بی آن که ما در ایجادش سهمی داشته باشیم، تصویری از ما را شکل می دادند که نوعی انگ به حساب می آمد یا امتیاز بی حساب و کتابی برای مان داشت، بی ربط به عملکردمان. حالا که بیشتر از ۲۰ سال از آن روز ها می گذرد، آیا در رویه آشنایی مدارس با دانش آموزان تغییری حاصل شده است؟ اصلا چنین تغییری، لازم است؟ به ویژه این روز ها با آنلای شدن کلاس ها ماجرا ابعاد تازه ای پیدا کرده؛ به طور مثال معلم از دانش آموزان می خواهد در یک کلیپ با حضور پدر، درباره شغلش صحبت کنند یا برای روز پدر یا او شعر بخوانند. کاری که شاید برای همه خوشایند نباشد. پرونده امروز در جستجوی یافتن پاسخی برای این سوال هست.

در مدارس امروز حریم خصوصی دانش آموزان چه جایگاهی دارد؟

کنجکاو ی به بهانه آموزش



چند سالی است که موضوع حریم شخصی دانش آموزان کمابیش به مسئله ای قابل اعتنا تبدیل شده است. هر چند وقت یک بار بحثی درمی گیرد درباره آن که پرسیدن سوالات مربوط به زندگی خصوصی بچه ها در حضور دیگران، نه تنها دلیلی ندارد بلکه آسیب زاست. مخالفان این رفتار می گویند اگر قرار به آشنایی با شرایط خانوادگی و اقتصادی دانش آموزان است، مراجعه به پرونده آن ها یا برگزاری جلسات خصوصی بین دانش آموز و اولیای مدرسه، روش مفید و کم دردسری است. با این حال بساط سوال و جواب های اول مهر و حتی بعد از آن هنوز کاملا برچیده نشده است. گرچه در بعضی از مدارس این کنجکاو ی از قالب مرسوم و مستقیمش فاصله گرفته اما در فرم تازه ای دوباره متولد شده است. اگر بچه مدرسه ای داشته باشید، حتما این فرم تازه را به نحوی تجربه کرده اید؛ فرزندتان یک روز دوربین تلفن همراه را می گذارد روی شما و در نقش یک خبرنگار ازتان می خواهد درباره شغل تان اطلاعاتی بدید و این ویدئو در کلاس درس مجازی بارگذاری می شود. یک روز دیگر دوربین به دست راه می افتد گوشه و کنار خانه چون تکلیفش این است که از یک بخش جالب خانه، مستند تهیه و بعدا در کلاس بخش کند. درواقع امروز هم حریم خصوصی دانش آموزان چندان محل اعتنا و احترام دانسته نمی شود، تفاوت تنها در شیوه توجه است؛ توضیح سیستم آموزشی در نسل ما، بهانه آشنایی با دانش آموزان بود و حالا با گرفتن جنبه آموزشی، به نوعی تکلیف تعاملی با محوریت خانواده تبدیل شده است. در این پرونده قصد نداریم به مدارس اتهام بزنیم که آگاهانه حریم خصوصی دانش آموزان را زیر پا می گذارند، تنها قصد داریم رفتار نادرستی را که سال ها دوام آورده است، زیر ذره بین بگذاریم تا نقص هایش را بهتر بفهمیم. در ادامه یک روان شناس درباره پیامدهای رفتار مورد بحث توضیح می دهد و یک روایت شخصی می خوانیم از کسی که خاطره خوبی از کنجکاو ی های کادر آموزشی مدرسه ندارد.

یک روایت شخصی از تأثیر ناخوشایند کنجکاو ی های مدرسه ای در زندگی شخصی

طعم تلخ یک سوال ساده!

همکلاسی ها بود که شوخی و جدی می گفت پدرش بیکار است و هر بار که این جواب را می داد، کلاس از خنده منفجر می شد. راستش من ندیدم هیچ وقت این سوال کار کردی برای معلمان عزیزمان که حالا دست بوس تک تک شان هستم، داشته باشد. یعنی مثلا خدای کرده بخواهند از این روابط، استفاده شخصی بکنند و بیشتر یک سوال آیتم پرکن و شاید از روی عادت بود. گاهی ما کارهایی می کنیم که شاید متوجه نباشیم می تواند چه اثراتی روی روان دیگران داشته باشد. خاصه در همین موضوع که این دست بچه ها به دلیل نبود پدر روحیه حساس تری هم دارند. دانستن یا ندانستن شغل پدر یک دانش آموز شاید اصلا موضوع مهمی نباشد اما برای کسی که دوست ندارد راجع به این موضوع صحبت کند، طعم تلخی دارد که همیشه و حتی از بعد از سال ها همراه او است!



عکس: تزیینی است

من من کردن گفتیم پدرم شغل آزاد دارد اما این هم کافی نبود و معلم می خواست دقیقا تعریف من از آزاد را بداند. یادم هست در گوش معلم توضیحاتی دادم که البته این کار وجهه ام را پیش همکلاسی هایم خراب تر کرد. بعدها یاد گرفتم دروغ بهتری بگویم که همان اول راضی کننده باشد چرا که این ماجرا فقط مختص یک معلم و یک درس نبود و تقریبا در همه زنگ ها تکرار می شد. بدتر این که آن زمان در در روز های آغازین سال تحصیلی تا تکلیف شیفت ها و کلاس ها مشخص شود، هر روز یک معلم سر کلاس می آمد. یعنی بعضا مجبور به توضیح ماجرا به دبیران عزیز و محترمی بودیم که توفیق استفاده از محضرشان هم نصیب مان نمی شد. البته این فقط مشکل من نبود. یکی از دوستان صمیمی ام که همسایه مان هم بود پدرش به دلیل مشکلات مالی در زندان بود. همیشه وقت مواج شدن

مازیار حکاک | روزنامه نگار

دوران ابتدایی که تمام شد، ذوق و شوق ورود به مقطع راهنمایی یا به قول امروزی ها «متوسطه اول» و مواجهه با چند معلم به جای یک معلم ثابت در چهره همه دانش آموز ها پیدا بود اما این مواجهه هیچ وقت برای من قشنگ و خوش یمن نبود. حتی فراتر از آن، با شروع دوره راهنمایی و در همه سال های بعد روز های اول مهر برای من پر از استرس و نگرانی بود. همان روز اول در حین حضور و غیاب، معلم از همه بچه ها راجع به شغل پدرشان می پرسید و من که آن زمان و در عالم بچگی دوست نداشتم همکلاسی هایم متوجه شوند که از نعمت داشتن پدر محروم، در مخمضه ای گیر افتاده بودم که نمی دانستم چه کار کنم. وقتی نوبت به من رسید، به دروغ و بعدا از کلی

یک روان شناس توضیح می دهد که به چه دلایلی مدارس نباید بر شرایط خانوادگی دانش آموزان مانور بدهند

تمرکز کردن روی زندگی خصوصی دانش آموزان آسیب زاست

عمومی کردن آن چه درون خانه می گذرد، به مقایسه می انجامد. خانه شما در فلان محله است و خانه ما در بهمان منطقه. مترائ خانه ما و امکانات زندگی مان از مال شما بیشتر است. مدرک تحصیلی والدین من از پدر و مادر تو بالاتر است. من با پدر و مادرم زندگی می کنم و تو هر دو والد تر اندازی. «رمیسا ایزدپناه»، کارشناس ارشد روان شناسی توضیح می دهد که چرا این رفتار نادرست است، چه پیشنهادهایی می شود جایگزینش کرد و خانواده ها چه باید بکنند؟



نظر شما درباره مانور دادن مدارس بر شرایط

خانوادگی چیست؟

این رفتار بستر مقایسه را فراهم می کند و مقایسه به عزت نفس بچه ها آسیب می رساند؛ و روی اعتماد به نفس، عملکرد تحصیلی و ویژگی های شخصیتی شان تأثیر می گذارد. برای مثال، یک کودک درون گراممکن است به درون گرایی تمایل بیشتری پیدا کند چون ارتباط گرفتن با دیگران را برایش مسأوی با خجالت کشیدن از شرایط خانوادگی اش خواهد بود. مادر محیط مدرسه قرار است تجربه های جدیدی داشته باشیم و تعامل با دیگران را یاد بگیریم اما وقتی بچه ها در موقعیت فشارزای مقایسه قرار می دهیم، اجازه نمی دهیم که مهارت های ارتباطی شکل بگیرد. بچه دایم نگران است که مبادا از او راجع به شرایط خانوادگی اش سوالی کنند.

مدارس در توضیح این رفتار می گویند هدف شان شناخت بهتر از دانش آموزان است یا به مقاصد آموزشی مثلا معرفی مشاغل چنین رویه ای رادر پیش می گیرند.

به نظر من این توضیحات، درواقع توجیه هستند. در جامعه ما اصلا بستر سازی مناسبی در این زمینه انجام نشده است و آدم ها در معرض نگاه انتقادی و قضاوت گرانه هستند؛ آن ها در گروه هایی طبقه بندی می شوند و بر اساس طبقه شان ارزش، می گیرند. کما این که می بینیم در جامعه کوچکی مثل خانواده هم چنین رفتاری وجود دارد؛ شاید برای من ارتباط گرفتن با قوم و خویش پز شکم دشوار باشد چون احساس می کنم سطحش از من بالاتر است. من فکر می کنم تأکید روی شرایط خانوادگی در مدارس، بیشتر یک رفتار تقلیدی است؛ یعنی مدارس فکر می کنند چون همه جا چنین تأکیدی وجود دارد پس لابد در دست و توجیه پذیر است.

علاوه بر پیامدهای مستقیم و قابل پیش بینی، در سطحی عمیق تر هم پیامدهای منفی دارد؛ مثلا شاید برای بچه ها الگوی نادرستی ایجاد کند که بر اساس آن آشنایی و دوستی را معادل سرک کشیدن در زندگی خصوصی دیگری بدانند.

بخشی از آموزش بچه ها از طریق یادگیری مشاهده ای صورت می گیرد؛ آن ها از محیط پیرامون الگو می گیرند، الگو را درونی می کنند و فرض را بر این



می گذارند که برای آشنایی با دیگری باید از او بپرسند خانه اش کجاست و وضعیت اقتصادی اش چطور است. بعد تصمیم بگیرند که آیا با هم دوستان خوبی خواهند شد یا خیر. این الگو به دیگر ابعاد زندگی هم تعمیم می یابد و فرد بر اساس خط کشی که جامعه برایش ساخته است، شغل انتخاب می کند و با دیگران وارد رابطه می شود.

به علاوه به نوعی چرخه معیوب ارزش گذاری مشاغل و موقعیت های اجتماعی را باز تولید می کند.

بله، بچه ها تحت تأثیر نگاه قضاوت گر جامعه، شغل ها و موقعیت های اجتماعی را می شناسند. آن ها یاد می گیرند که نظر شخصی خودشان مهم نیست و باید در هر انتخابی به این فکر کنند که دیگران چه نظری دارند. در نتیجه چنین رویکردی، بعید نیست که در زندگی آینده شان با چالش هایی مثل اعتماد به نفس پایین، بی انگیزگی و بی هدفی مواجه شوند. در شرایطی که تمرکز بر موقعیت اجتماعی و اقتصادی افراد است، سایر ابعاد انسانی مثل ویژگی های اخلاقی، توانمندی ها و مهارت ها مغفول می ماند یا دست کم ارزش کمتری می یابند. انسان یک موجود زیستی، روانی، اجتماعی و روانی است و در برخی مدارس، این ابعاد آن طور که باید، مورد توجه قرار نمی گیرند.

گاهی آسیب از واژه «والدین» شروع می شود؛ وقتی مدرسه خانواده را فقط در شکلی به رسمیت می شناسد که هر دو والد حضور داشته باشند و به این ترتیب ناخواسته دانش آموزانی را که موقعیت های خانوادگی متفاوتی دارند، تحت فشار می گذارد.

در فضای تخصصی روان شناسی به جای «مادر» و «پدر» از واژه «مراقبت کننده اصلی» استفاده می کنیم؛ یعنی کسی که مسئولیت مراقبت از بچه را بر عهده دارد که می تواند پدر، مادر، هر دو یا هر کس دیگری باشد مثل مادر بزرگ، خاله، پرستار و... این ادبیات لازم است به فضای عمومی جامعه گسترش پیدا کند چرا که ما می دانیم در جامعه مان اشکال مختلفی از خانواده وجود دارد؛ والدین طلاق گرفته و بچه با کسی غیر از پدر و مادر زیستی اش زندگی می کند، یکی از والدین به هر دلیلی غایب است و... حالا وقتی مدرسه از بچه ها می خواهد که «والدین شان» ابرای جلسه اولیا و مربیان دعوت کنند، به گروهی از دانش آموزان فشار روانی تحمیل و بستر انگ زن به آن ها را فراهم می کند: «بچه طلاق»!

وقتی رفتاری را منع می کنیم، لازم است در مقابل جایگزین هایی برایش ارائه کنیم. پیشنهاد شما به مدارس چیست؟

اولیای مدارس خودشان والدین کودکان هستند، بنابراین می توانند با در نظر گرفتن آن چه به عنوان والد توقع دارند، در قالب معلم و مدیر هم در ارتباط با دانش آموزان رفتار در ست تری پیش بگیرند. مثلا به جای آن که از بچه ها بخواهند راجع به شغل والدین شان حرف بزنند، به نامه هایی برای معرفی مشاغل ترتیب بدهند؛ با هدف آگاهی دادن نه قضاوت و طبقه بندی کردن افراد. بچه ها باید یاد بگیرند که در جامعه چه مشاغل و موقعیت های انسانی متنوعی وجود دارد و هر کدام شان، در جای خود مهم و لازم اند.

خانواده ها وقتی فرزندان شان در معرض چنین رفتاری قرار می گیرند، چه کار می توانند بکنند؟

می توانند با مسئولان مدرسه صحبت کنند و توضیح بدهند که چرا آسیب های این رفتار از کارکرد فایده اش بیشتر است. اگر به عنوان یک تکلیف ضروری و جزو ضوابط مدرسه با آن مواجه می شوند، موقعیت را بیچیده نکنند. به جای دعا و سرزنش: «این چه کار به مدرسه تواز ما خواسته؟»، سعی کنند حس فرزندشان را درک کنند: «نگران شدی. می فهمم. بیا با هم راجع بهش حرف بزنیم. می خوی بیام مدرسه، صحبت کنم؟». این همدلی وقتی که فرزندشان در موقعیت مقایسه قرار گرفته و احساسات منفی را تجربه کرده است هم توصیه می شود: «اما گاهی تو شرایطی قرار می گیریم که باب دل مون نیست» یا «می فهمم، من هم تو موقعیت هایی بودم که خجالت زده شدم». خانواده ها باید روی مهارت های ارتباطی شان کار کنند تا در چنین موقعیت هایی، بتوانند با یکدیگر حرف بزنند.